نکته

روایت فایننشال تایمز از برگ برنده ایران در خلیج فارس

هرمز، مهم‌ترین اهرم راهبردی ایران

فایننشال تایمز: ایالات متحده و ایران بار دیگر در مسیر بازگشت به جنگ قرار گرفته‌اند. علت این وضعیت آن نیست که یکی از دو کشور مفاد یادداشت تفاهمی را که برای پایان دادن به مرحله نخست درگیری امضا کردند، نادرست فهمیده باشد. این یادداشت تفاهم مبهم بود و امکان برداشت‌های متفاوت از آن وجود داشت، اما ایراد اصلی آن این بود که بر حفظ موازنه قدرت در زمان امضایش استوار شده بود؛ موازنه‌ای که واشنگتن مصمم به تغییر آن بود و تهران در پی حفظش.

ایالات متحده جنگ را در ماه فوریه با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی آغاز کرد یا، اگر این هدف محقق نمی‌شد، با این قصد که ایران را وادار به پذیرش دیکته‌ای آمریکایی برای محدود کردن برنامه هسته‌ای و نقش منطقه‌ای خود کند. اما در عوض، جنگ برای ایران یک پیروزی راهبردی به همراه آورد: کنترل بر تنگه هرمز؛ تحولی که آمریکا را ناچار کرد با یادداشت تفاهم موافقت کند.

رهبران ایران گمان می‌کردند که این یادداشت تفاهم صرفاً عقب‌نشینی موقتی آمریکا است؛ عقب‌نشینی‌ای که هدفش کاهش فشار بر اقتصاد جهانی و آماده شدن برای دور دیگری از جنگ است. جی‌دی ونس، معاون رئیس جمهور آمریکا، حتی به صورت علنی گفت که دونالد ترامپ از این توافق استقبال کرده، زیرا به آمریکا فرصت می‌دهد ذخایر راهبردی نفت خود را که رو به کاهش است، دوباره تکمیل کند.

از نگاه تهران، شواهد فراوانی برای تأیید این سوءظن وجود داشت. دارایی‌های مسدودشده ایران آزاد نشد؛ توافقی که با میانجیگری آمریکا میان اسرائیل و لبنان حاصل شد، خواسته‌های ایران درباره آتش‌بس در آن جبهه را نادیده گرفت؛ تجهیزات و نیروهای نظامی بیشتری از سوی آمریکا وارد منطقه خلیج فارس شدند؛ و واشنگتن کشتی‌های تجاری را تشویق کرد هنگام عبور از تنگه هرمز، دستورالعمل‌های ایران برای هماهنگی با مقام‌های ایرانی و عبور از مسیرهای تعیین‌شده از سوی تهران را نادیده بگیرند. در نتیجه، برخی کشتی‌ها به جای آن، از آبراه‌هایی نزدیک به ساحل عمان عبور کردند. انتظار واشنگتن این بود که چنین اقدامی ادعای ایران درباره کنترل تنگه هرمز و توانایی‌اش برای اعمال این کنترل را تضعیف کند.

هریک از این اقدامات به‌تنهایی شاید نقض جدی یادداشت تفاهم محسوب نمی‌شد، اما در کنار یکدیگر نشان دهنده تلاشی هماهنگ برای فرسایش اهرم فشاری بود که ایران در جریان جنگ به دست آورده و در توافق آتش‌بس نیز بازتاب یافته بود.

حاکمان کنونی ایران معتقدند هرگونه خویشتنداری، تنها آمریکا را به اعمال فشار بیشتر تشویق خواهد کرد. از نظر آنان، برای بازداشتن آمریکا و واداشتن آن به مذاکره‌ای جدی درباره پایان جنگ و دستیابی به توافقی فراگیرتر بر سر برنامه هسته‌ای ـ توافقی که امنیت و گشایش اقتصادی مورد نظر تهران را فراهم کند ـ ایران باید رویکردی تهاجمی در پیش بگیرد و سطح درگیری را فراتر از آنچه آمریکا آمادگی پذیرش آن را دارد، افزایش دهد.

تنها اهرم فشاری که ایران حاضر نیست از آن چشم‌پوشی کند، ادعای خود بر تنگه هرمز و توانایی کنترل دسترسی به آن است. از دست دادن برتری در این آبراه، ایران را در مذاکرات آینده بدون ابزار فشار خواهد گذاشت. رهبران ایران به این جمع‌بندی رسیده‌اند که حفظ کنترل بر تنگه هرمز برای کسب دستاوردهای بعدی در میز مذاکره و نیز واداشتن آمریکا به اجرای توافق ـ به جای کنار گذاشتن آن ـ ضرورتی اساسی دارد.

حضور گسترده مردم در مراسم تشییع رهبر عالی کشته‌شده، علی خامنه‌ای، در هفته گذشته نیز از دید رهبران ایران اهمیت داشت، زیرا آنان را متقاعد کرد که جامعه از موضعی سختگیرانه درباره تنگه هرمز حمایت خواهد کرد؛ موضعی که به یک مطالبه ملی گرایانه محبوب تبدیل شده است. در چنین فضایی، ایران تصمیم گرفت با حمله به دو نفتکش که در نزدیکی سواحل عمان در حرکت بودند، مانع اجرای طرح آمریکا برای بازگشایی تنگه شود. این نمایش قدرت، واکنشی عامدانه و گسترده از سوی آمریکا را در پی داشت: کارزار طولانی بمباران برای نابودی سامانه‌های موشکی و پهپادی ایران در امتداد سواحل خلیج فارس و همچنین زیرساخت‌های نظامی و غیرنظامی در سراسر کشور، با هدف افزایش هزینه مقاومت. اما ایران خود برای جنگ آماده کرده بود. شاید جنگ زودتر از آنچه انتظار می‌رفت از سر گرفته شد، اما تهران در این موضوع نیز نوعی مزیت می‌بیند: اگر جنگ اجتناب‌ناپذیر است، بهتر است پیش از آنکه آمریکا فرصت تجدید سازمان کامل پیدا کند و اقتصاد جهانی از شوک‌های ناشی از انرژی و زنجیره تأمین بهبود یابد، این جنگ ادامه پیدا کند. از این رو، ایران خواهد کوشید فشار نظامی آمریکا را تحمل کند و هم‌زمان حملات خود به اهداف نظامی آمریکا و نیز زیرساخت‌های انرژی و غیرنظامی در سراسر منطقه خلیج فارس را تشدید کند. هدف تهران این است که نشان دهد جنگ در سطحی که واشنگتن تعیین می‌کند باقی نخواهد ماند. در همین حال، ایران دشواری‌های اقتصادی ناشی از محاصره دریایی دوباره آمریکا را خواهد پذیرفت، زیرا معتقد است فشار متقابل خود بر اقتصاد جهانی از طریق بستن تنگه هرمز ـ و احتمالاً تنگه باب‌المندب و دریای سرخ ـ در نهایت ترامپ را وادار خواهد کرد که نخستین کسی باشد که عقب‌نشینی می‌کند.

ممکن است رهبران ایران توانایی خود برای اجرای این راهبرد را بیش از اندازه برآورد کرده باشند، اما آنان بر این باورند که آمادگی برای تشدید تنش در مرحله نخست درگیری به سود کشور تمام شد و اکنون نیز شاید جنگ تنها راهی باشد که بتواند ترامپ را به جدی گرفتن دیپلماسی وادار کند.

حکومت ایران خود را درگیر نبردی سرنوشت‌ساز می‌بیند. این حکومت بر این فرض تکیه کرده است که آمادگی‌اش برای تحمل هزینه‌ها و رنج بیشتر، به آن برتری خواهد داد؛ برتری‌ای که در نهایت در هر مذاکره آینده به سود ایران عمل خواهد کرد.

جنگ با جغرافیا!

ادامه از صفحه اول

تعبیر حتی رسانه‌های دشمن این است که ایران مشغول شخم زدن پایگاه‌های آمریکا در منطقه است. برتری آتش ما در همه جبهه‌ها مشهود است.

به تعبیر رهبری عزیزما؛ «ملت ایران و جبهه مقاومت درس‌های فراموش نشدنی برای ترامپ دارد.»

اکنون مذاکرات با آمریکایی‌ها در دو کلمه خلاصه شده است: «بگرد تا بگردیم!»

۴- ملت ایران در آستانه یک جنگ سرنوشت‌ساز با دشمنان بشریت و تبهکارترین حاکمان روی زمین است. خداوند متعال دشمن را در مزیت‌های ژئوپلتیک ایران گرفتار کرده است.

شرط پیروزی ملت رعایت هشدارهای اخیر رهبری در حفظ وحدت و انسجام اسلامی است که فرمودند:

الف- مکررا و موکدا تذکر داده شده از اصولی‌ترین امور اصرار بر اتحاد مقدس در همه سطوح است.

ب- پرهیز از تفرقه و تنازع و اختلافات سیاسی وظیفه همگانی است.

ج- تضمین صیانت از منافع ایران اسلامی در میدان اعتماد به مسئولان نظام است.

د- تلاش مسئولان دلسوز در هر سه قوه برای رفاه و سعادت ملت مشهود است. آنهایی که گوش شنوا داشته باشند می‌فهمند رهبری چه فرموده و چه مطالبه‌ای از آنان دارد.

۵- رهبری معظم نیز در این پیام اخیر سه کلمه خطاب به منتقدین دلسوز با اخلاص و خیرخواه داشتند که آنهم شنیدنی است.

۱- نقد نباید موجب شکست در وحدت و انسجام اجتماعی شود.

۲- دشمن در نقد نباید هیچ علامت ضعفی از ما دریافت کند.

۳- در نقد دقت شود ظلمی بر بی‌گناهی روا داشته نشود.

اینکه چه کسانی مخاطب اصلی رهبری در شبکه‌های مجازی و رسانه‌ها هستند، روشن است. رهبری معظم با این پیام جلوی پیشروی دشمن در جنگ شناختی و روانی را گرفتند. آنها که باید پیام را بگیرند، گرفته‌اند.

چرا تل‌آویو و واشنگتن از جغرافیای تاریخ‌دار می‌ترسند و آیا ایران واقعا می‌توانست جلوی جنگ را بگیرد؟

مهار واشنگتن در دریا و صحرا

گروه سیاسی

جرقه تازه‌ترین موج تنش‌ها در منطقه، پس از عملیات موشکی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی علیه پایگاه نیروهای آمریکایی در اردن زده شد؛ عملیاتی که به هلاکت دو نظامی آمریکایی و مفقود شدن یک تن دیگر انجامید. در پی این رویداد، فرماندهی مرکزی آمریکا (سنتکام) به دستور رئیس جمهور این کشور، هشتمین شب متوالی از تجاوزات نظامی خود را علیه اهداف نظامی کشورمان و مواضع سپاه پاسداران به انجام رساند. در این حملات خصمانه، سامانه‌های پدافند هوایی، مراکز نظامی ساحلی و برخی از انبارهای تسلیحاتی هدف قرار گرفتند.

در جبهه جنوب، گزارش‌های داخلی حاکی از اصابت پرتابه‌های متجاوزان به مناطقی در سیریک، حاجی‌آباد استان هرمزگان و همچنین جزیره قشم است. مقامات آمریکایی در توجیهی واهی، این تجاوزات را واکنش و مجازاتی سریع در قبال کشته شدن نیروهایشان در اردن توصیف کرده‌اند. همچنین منطقه‌ای در حوالی شادگان در استان خوزستان نیز هدف قرار گرفت. بامداد امروز نیز صدای انفجارهایی در بندرعباس و جزیره قشم شنیده شد. آنچه در این میان مایه تاسف و نشان از رویکرد ضدبشری این حملات دارد، هدف قرار گرفتن زیرساخت‌های غیرنظامی است؛ تخریب تصفیه‌خانه آب «بنجی» در استان هرمزگان موجب شد تا حدود ده هزار نفر از اهالی بیست روستای منطقه از دسترسی به آب آشامیدنی محروم شوند. بر اساس آمار رسمی وزارت بهداشت، از آغاز این دور تازه از درگیری‌ها، دست‌کم ۵۰ تن از هم‌وطنانمان به فیض شهادت نائل آمده و ۵۱۷ نفر نیز مجروح شده‌اند.

در سوی مقابل و در راستای پاسخ‌های تلافی‌جویانه، شرکت ملی نفت کویت تایید کرد که یکی از تأسیسات مهم نفتی این کشور روز شنبه هدف قرار گرفته و خسارات مادی و چند مصدوم برجا گذاشته است. وزارت برق و آب کویت نیز از هدف قرار گرفتن یک نیروگاه برق و تصفیه آب برای دومین بار طی دو روز گذشته خبر داد. همزمان بحرین و کویت مدعی رهگیری چند پرتابه در بامداد امروز شدند و وزارت خارجه قطر نیز در بیانیه‌ای، گسترش دامنه حملات به اردن، بحرین و کویت را محکوم کرد.

در پهنه راهبردی تنگه هرمز، دولت آمریکا در اقدامی غیرقانونی تلاش کرده است تا محاصره دریایی بنادر ایران را که پیش‌تر لغو شده بود، بار دیگر اعمال کند. در واکنش به این اقدام، دلاورمردان نیروی دریایی سپاه پاسداران با اعمال اقتدار و حاکمیت ملی، چهار شناور را در این آبراه متوقف کرده‌اند. تنش‌آفرینی‌های واشنگتن موجب کاهش چشمگیر تردد کشتی‌ها از تنگه هرمز شده و قیمت جهانی نفت را همچنان در مدار صعودی نگه داشته است.

لایه خطرناک‌تر این بحران، تجاوز آشکار به سایت هسته‌ای در حال ساخت نیروگاه «دارخوین» در خوزستان است. سازمان انرژی اتمی ایران ضمن محکومیت شدید این اقدام، آن را نقض صریح قوانین بین‌المللی خواند؛ پروژه‌ای که ساخت آن از سال ۲۰۲۲ آغاز شده است. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز با تایید بررسی این رویداد، خاطرنشان کرد که تاسیسات مذکور در مراحل ابتدایی ساخت بوده و فاقد هرگونه مواد هسته‌ای است؛ لذا خطر پرتوزایی منطقه را تهدید نمی‌کند. مدیرکل آژانس نیز خواستار خویشتنداری و توقف اقدامات نظامی در حریم تأسیسات هسته‌ای شد.

در عرصه دیپلماسی، مواضع جمهوری اسلامی ایران بر مدار استقامت و عقلانیت استوار است. سخنگوی وزارت امور خارجه کشورمان اخیراً تصریح کرد که تهران در شرایط کنونی برنامه‌ای برای مذاکره ندارد و تمام تمرکز کشور بر «دفاع مشروع» است. معاون وزیر خارجه نیز تاکید کرد که ایران قاطعانه از حریم خود دفاع می‌کند و این دست اقدامات تهاجمی، دستاوردی برای واشنگتن نخواهد داشت. در نقطه مقابل، دونالد ترامپ با ادبیاتی جنگ‌طلبانه، درگیری فعلی را به جنگ نوزده ساله آمریکا در ویتنام تشبیه کرده و مدعی شده است که این حملات تا هر زمان که وی صلاح بداند ادامه خواهد یافت. گزارش‌های رسانه‌ای حاکی از آن است که گزینه‌هایی چون هدف قرار دادن زیرساخت‌های انرژی و غیرنظامی روی میز رئیس جمهور آمریکا قرار گرفته است؛ گامی که نشان دهنده استیصال واشنگتن در برابر عدم عقب‌نشینی ایران از کنترل تنگه هرمز است. در همین حال، وزارت خارجه آمریکا به شهروندان خود در خاورمیانه هشدار داده است.

ریشه اصلی این بحران را باید در زیاده‌خواهی‌های آمریکا و اختلاف نظر بنیادین بر سر تنگه هرمز پس از فروپاشی توافقات پیشین جستجو کرد. جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان حافظ امنیت خلیج فارس، بحق خواستار نظارت و کنترل کامل بر تردد‌ها در این آبراه است تا امنیت منطقه تضمین شود؛ در حالی که آمریکا با طرح ادعای «عبور آزاد»، به دنبال توجیه حضور مداخله‌جویانه خود است. با در نظر گرفتن سهم حیاتی تنگه هرمز در ترانزیت یک چهارم نفت خام دریابرد و یک پنجم گاز طبیعی مایع جهان، پافشاری واشنگتن بر ادامه این رویارویی، امنیت انرژی کل جهان را در لبه پرتگاه قرار داده است.

هندسه هراسِ صهیونیسم

اسرائیل در غرب آسیا با چه کشورهایی احساس هم‌زیستی و امنیت می‌کند؟ پاسخ به این پرسش را نه در معاهدات دیپلماتیک، که باید در یک فرمول نانوشته‌ی سه‌وجهی جستجو کرد. واقعیت این است که رژیم صهیونیستی در این منطقه تنها با موجودیت‌هایی سر دعوا ندارد که حائز سه ویژگی بنیادین باشند:

نخست، «فقدان جغرافیا»؛ یعنی کشورهای ذره‌بینی که مساحتشان آن‌قدر کوچک است که زیر پونز نقشه پنهان می‌شوند.

دوم، «فقدان تاریخ»؛ به معنای نداشتن هویت ملی و ریشه‌دار که به خودی خود برای یک ملت افق، آینده و چشم‌انداز تمدنی می‌سازد.

و سوم، «بردگی مطلق»؛ برای تل‌آویو، صرفِ همکاری و عادی‌سازی روابط کافی نیست، بلکه سطح مناسبات باید از جنس اطاعت و سرسپردگی محض باشد.

با این شاخص، رفتار و مواضع رهبران صهیونیست به‌خوبی رمزگشایی می‌شود. چرا بنیامین نتانیاهو چندی پیش ترکیه و مصر را به طور ضمنی تهدید کرد و صراحتاً به زبان آورد که اسرائیل باید برای این دو کشور «برنامه» داشته باشد؟ این دو بازیگر با وجود مناسبات پنهان و آشکار با تل‌آویو و عدم اقدام مستقیم نظامی علیه آن، هرگز مطلوب نهایی اسرائیل نیستند؛ زیرا هم جغرافیای پهناور و قابل توجهی دارند و هم برای خود تاریخ و افق تمدنی قائل‌اند. مهم‌تر آنکه، جنس روابطشان با رژیم، از نوع بردگی و سرسپردگیِ کورکورانه نیست و استقلال نسبی خود را حفظ کرده‌اند.

در نمونه‌ای دیگر، چرا اسرائیل برای ترور جمعی از رهبران مقاومت حماس، مستقیماً به دوحه حمله می‌کند؟ قطر کشوری است که شاید شرط اول و دوم (جغرافیا و تاریخ عمیق) را نداشته باشد، اما شرط سوم را نقض کرده است؛ یعنی در بردگی محض به سر نمی‌برد. داشتن بازوی رسانه‌ای قدرتمندی مانند شبکه «الجزیره» که یکی از مهم‌ترین تریبون‌های ضدصهیونیستی و حامی فلسطین در جهان به شمار می‌آید، نشان می‌دهد دوحه از چهارچوب سرسپردگیِ مطلقِ مطلوبِ اسرائیل خارج شده است.

در مقابل، چرا تل‌آویو با کشوری نظیر عربستان سعودی هیچ مشکل ساختاری ندارد؟ عربستان جغرافیای بزرگی دارد، اما به زعم رفتار سیاسی‌اش، فاقد آن تاریخ و هویت ملی تمدنی پویاست که به استقلال استراتژیک بینجامد. این کشور در قامت یک حاکمیت دست‌نشانده عمل کرده و رسماً در مسیر سرسپردگی گام برمی‌دارد؛ تا جایی که بر اساس گزارش‌ها، شخص بن سلمان در سال ۲۰۲۰ به طور پنهانی از آمریکا و اسرائیل می‌خواهد که دبیرکل وقت حزب‌الله لبنان، شهید سیدحسن نصرالله را ترور کنند. برای رژیم صهیونیستی، چه همسایه‌ای بی‌خطرتر و مطلوب‌تر از این؟

در این میان، مختصات ایران کاملاً منحصر به فرد و متضاد با این فرمول است. ایران نه تنها از جغرافیا و تاریخ تمدنی بی‌نظیری در غرب آسیا برخوردار است، بلکه اساساً هیچ‌گونه سرسازشی با رژیم اشغالگر ندارد. اما نکته کلیدی اینجاست: حتی اگر در فرضی محال، ایران روزی تصمیم به سازش می‌گرفت، اسرائیل هرگز از تهدید انگاری کلانِ ایران دست برنمی‌داشت. یک ایرانِ بزرگ، قدرتمند و مستقل، ذاتاً سدی مستحکم در برابر توسعه‌طلبی‌های منطقه‌ای رژیم محسوب می‌شود و صرفِ وجودِ چنین پهنه‌ی قدرتمندی، برای تئوریسین‌های صهیونیست غیرقابل تحمل است.

این هراس صهیونیستی از جغرافیای پهناور ایران، ریشه در یک ضعف ساختاری و ژنتیک در درون خود رژیم دارد: «فقدان مطلق عمق استراتژیک». رژیم صهیونیستی در واقع یک پادگان نظامی کم‌وسعت و فشرده است که در آن، خط مقدم با پشت جبهه تنها چند کیلومتر فاصله دارد و با کمترین تکانه، تمام موجودیتش به مخاطره می‌افتد. تل‌آویو برای جبران این حقارت جغرافیایی، تلاش می‌کند ناامنی را به مرزهای ایران صادر کند و از طریق پیمان‌های عادی‌سازی با کشورهای بی‌جغرافیا، برای خود امنیت عاریتی بخرد. اما تقابل ایران با این شبکه، نبردِ یک «قدرتِ درون‌زا با عمق ژئوپلیتیک» علیه یک «پادگانِ ترانزیتی متکی به ستون‌های لرزان» است؛ کارزاری که در آن مهار حامی اصلی (واشنگتن)، پایگاه‌های نیابتی و عاریتی اسرائیل را در منطقه عملاً بی‌خاصیت می‌کند.

چرا تقابل ایران و آمریکا ناگزیر بود؟

بابسط دادنِ همین منطق، می‌توان به ریشه‌های ذاتی تقابل تهران و واشنگتن نیز پی برد. ایالات متحده به عنوان هژمون جهانی و حامی اصلی رژیم صهیونیستی، برای تسلط بر استراتژیک‌ترین منطقه‌ی جهان، دقیقاً به دنبال همان مدل از کشورهای مطلوب اسرائیل است؛ واحدهای سیاسی مطیع، مهارپذیر و فاقد اراده‌ی تمدنی.

تقابل ایران و آمریکا از آنجا ناگزیر شد که ایران معادله‌ی «امنیت در برابر بردگی» را نپذیرفت. آمریکا همواره نشان داده که می‌تواند با کشورهای پهناور (مانند عربستان) یا کشورهای تاریخ‌دار مدارا کند، اما تنها به یک شرط: اینکه استقلال سیاسی و اراده‌ی ملی خود را به واشنگتن واگذار کنند.

اما ایران، با تکیه بر عمق تاریخی و پهنه‌ی جغرافیایی بی‌بدیل خود، ادعای «استقلال» و «تمدن‌سازی» را مطرح کرد. واشنگتن به خوبی می‌دانست کشوری که هویت ملی دارد و جغرافیای آن بر گلوگاه‌های انرژی و ژئوپلیتیک جهان مسلط است، اگر در مسیر بردگی قرار نگیرد، به طور طبیعی و گریزناپذیر به یک قدرت منطقه‌ایِ هژمون‌شکن تبدیل خواهد شد. بنابراین، خصومت آمریکا با ایران، صرفاً بر سر یک پرونده‌ی خاص هسته‌ای یا چند موضع‌گیری سیاسی مقطعی نیست؛ این تقابل، برخوردِ اجتناب‌ناپذیرِ یک امپراتوریِ سلطه‌گر با ملتی است که با تاریخ و جغرافیای خود، معماریِ «سرسپردگی در غرب آسیا» را به چالش کشیده است.

در همین راستا، حفظ و تثبیت حاکمیت بلامنازع ایران بر «تنگه هرمز»، بسیار فراتر از یک مسئله‌ی نظامی یا کنترل ترافیک دریایی است؛ بلکه در ترازوی تاریخ معاصر، اهمیت آن هم سنگ و هم‌وزنِ رویدادِ شگرفِ «ملی شدن صنعت نفت» ارزیابی می‌شود. اگر در دهه‌ی سی شمسی، قطع دست بیگانگان از چاه‌های نفت، نماد بیداری ملی و بازپس‌گیری ماده‌ی خامِ قدرت بود، امروز تسلط مقتدرانه بر اصلی‌ترین شاهراه انرژی جهان، تجلیِ تکامل‌یافته‌ی همان اراده برای مسدود کردن شریانِ مداخله‌گریِ بیگانگان است. ملی شدن نفت، اعلام استقلال اقتصادی بود و تثبیت هژمونی بر هرمز، اعلام استقلال مطلقِ ژئوپلیتیک است؛ هر دو، یک پیام واحد را به نظامِ سلطه مخابره می‌کنند: اراده‌ی ملیِ ایران، قابل مصادره نیست.

با درک این پیوند تاریخی، روشن می‌شود که تنها راهبردِ واقع‌بینانه و کارآمد برای محو کردن سایه‌ی سنگین تهدیدات واشنگتن، نه انفعال و امید بستن به دیپلماسیِ التماسی، که توسعه و تقویتِ روزافزونِ همین «قوای استقلال‌بخش» است. ایالات متحده به‌عنوان یک قدرتِ عمل‌گرا، در منطقه تنها زبانِ اقتدارِ میدانی را می‌فهمد. تنگه هرمز، نماد و نقطه‌ی ثقلِ این اقتدار است. در این هندسه‌ی قدرت، هرگامی که به عقب راندنِ خط نفوذ و اراده‌ی واشنگتن منجر شود، به طور خودکار و با یک رابطه‌ی علت و معلولی، گزندِ تل‌آویو را نیز خنثی خواهد کرد. نباید فراموش کرد که رژیم صهیونیستی در این ساختارِ کلان، نه یک موجودیتِ قائم به ذات و مستقل، بلکه صرفاً کارگزارِ منطقه‌ای و پادگانِ پیش‌قراولِ آمریکاست. هنگامی که سدِ مستحکمِ استقلالِ ایران بتواند حامیِ اصلی و عقبه‌ی استراتژیک (واشنگتن) را در خلیجِ فارس و ورای آن مهار کند، سایه‌ی تهدیدِ بازوی نیابتی آن (اسرائیل) نیز خود به خود رنگ می‌بازد، خلع سلاح می‌شود و در انزوایی مرگبار و بی‌حفاظ فرو می‌رود.

محور غربی-صهیونیستی با طراحی کریدورهای موازی و مصنوعی (نظیر پروژه هند-خاورمیانه-اروپا یا IMEC) در پی آن است تا جغرافیا و تاریخ ایران را دور بزند و کشور را از معادلات ترانزیتی جهان حذف کند. در چنین کارزاری، صیانت از حاکمیت تنگه هرمز پیوند زدن آن به کریدورهای بزرگ بین‌المللی مثل شمال-جنوب، پاتکِ استراتژیک ایران برای خنثی‌سازی این نقشه انزواست. ایران با این اقدام اثبات می‌کند که نظم آینده‌ی غرب آسیا بدون حضور اصیل و قدرتمند او غیرقابل ترسیم است.

غرب آسیا؛ گلوگاه آشفتگی صنعتی در جهان

محمد حسین چشم براه
تحلیلگر حوزه صنعت و تجارت

بحران‌های امنیتی و جغرافیایی در غرب آسیا که ناشی از تجاوز و قیحانه آمریکا و رژیم صهیونیستی هستند، به یکی از عوامل مؤثر در تشدید بحران‌های صنعتی در سطح جهان تبدیل شده‌اند. این منطقه به دلیل موقعیت راهبردی خود در تأمین انرژی، تجارت دریایی، حمل‌ونقل بین‌المللی و اتصال سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا، نقشی تعیین‌کننده در ثبات زنجیره تولید جهانی دارد. به همین دلیل، هرگونه تنش نظامی، درگیری ژئوپلیتیکی یا ناامنی مزمن در غرب آسیا، مستقیماً بر روند تولید، قیمت تمام‌شده کالاها، سرمایه‌گذاری صنعتی و حتی امنیت اقتصادی کشورهای دوردست اثر می‌گذارد.

نخستین اثر این بحران‌ها، از مسیر انرژی نمایان می‌شود. بخش مهمی از نفت و گاز جهان از غرب آسیا تأمین یا از گذرگاه‌های حساس این منطقه، مانند تنگه هرمز، باب‌المندب و کانال سوئز، منتقل می‌شود. وقتی این مسیرها در معرض تهدید قرار می‌گیرند، بازار جهانی انرژی به سرعت واکنش نشان می‌دهد. افزایش قیمت نفت، گاز و فرآورده‌های انرژی، به معنای افزایش هزینه تولید در صنایع بزرگ جهان است؛ از فولاد و سیمان گرفته تا پتروشیمی، خودرو، حمل‌ونقل و حتی صنایع غذایی. در واقع، بحران امنیتی در غرب آسیا می‌تواند به شکل زنجیره‌ای، موتور تورم صنعتی را در جهان روشن کند.

دومین پیامد، اختلال در زنجیره تأمین جهانی است. در جهان امروز، تولید صنعتی دیگر صرفاً در مرزهای یک کشور تعریف نمی‌شود، بلکه وابسته به شبکه‌ای پیچیده از حمل‌ونقل دریایی، قطعات واسطه‌ای، مواد اولیه و تجارت چندمرحله‌ای است. اگر ناامنی در مسیرهای دریایی منطقه افزایش یابد، هزینه بیمه کشتی‌ها، حمل‌ونقل کالا و زمان تحویل مواد اولیه بالا می‌رود. این مسئله برای صنایعی که به واردات به موقع وابسته‌اند، مانند الکترونیک، خودروسازی، داروسازی و ماشین‌سازی، بسیار پرهزینه خواهد بود. تجربه سال‌های اخیر نشان داده که حتی یک اختلال محدود در مسیرهای استراتژیک می‌تواند کارخانه‌هایی در اروپا و شرق آسیا را با کمبود مواد اولیه یا توقف خطوط تولید مواجه کند. سومین نقش این بحران‌ها، تشدید نااطمینانی در فضای سرمایه‌گذاری صنعتی است. صنعت، بیش از هر چیز، به ثبات نیاز دارد. سرمایه‌گذار زمانی برای احداث کارخانه، توسعه زیرساخت یا انتقال فناوری تصمیم می‌گیرد که افق آینده روشن باشد. اما وقتی منطقه‌ای با این سطح از اهمیت ژئوپلیتیکی، پیوسته در معرض جنگ، تحریم، درگیری‌های نیابتی و رقابت‌های قدرت‌های بزرگ قرار دارد، بخشی از سرمایه جهانی از پروژه‌های تولیدی فاصله می‌گیرد و به سمت بازارهای کوتاه‌مدت، سفته‌بازی یا مناطق امن‌تر حرکت می‌کند. نتیجه این روند، کاهش سرعت توسعه صنعتی در برخی کشورها و افزایش هزینه تأمین مالی در سطح جهانی است. در سال‌های آینده، این مسئله حتی می‌تواند ابعاد عمیق‌تری پیدا کند. اگر بحران‌های غرب آسیا ادامه‌دار شوند، بسیاری از کشورها ناچار خواهند شد رهبردهای صنعتی خود را بر پایه «کاهش ریسک ژئوپلیتیکی» تنظیم کنند. این یعنی انتقال کارخانه‌ها، تنوع‌بخشی به منابع انرژی، ذخیره‌سازی راهبردی مواد اولیه و بازطراحی مسیرهای تجاری. هرچند این اقدامات می‌تواند بخشی از آسیب‌پذیری را کاهش دهد، اما در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، هزینه تولید جهانی را بالاتر می‌برد و رقابت‌پذیری بسیاری از صنایع را کاهش می‌دهد. از سوی دیگر، بحران در غرب آسیا فقط تهدید نیست؛ بلکه برای برخی قدرت‌های صنعتی، بهانه‌ای برای بازآرایی ساختار اقتصاد جهانی نیز هست. برخی کشورها ممکن است از این ناامنی برای تقویت صنایع داخلی، جذب سرمایه‌های مهاجر، توسعه کریدورهای جایگزین و افزایش نفوذ اقتصادی خود استفاده کنند. اما در مجموع، برآیند این تحولات برای اقتصاد جهانی، افزایش بی‌ثباتی، رشد هزینه‌ها و شکنندگی بیشتر زنجیره تولید خواهد بود.

جنگ‌افروزی در مسیر سقوط

عبدالحسین آزاد
تحلیلگر مسائل بین‌الملل

گزارش مرکز مطالعات سیاست اجتماعی «طائوب» رژیم صهیونی که به تازگی منتشر شده، پرده از واقعیت فروپاشی اقتصادی و اجتماعی درون این رژیم غاصب برداشته است. این گزارش که با عنوان «چهره وضعیت کشور» در سال ۲۰۲۶ منتشر شده، نشان می‌دهد که جنگ‌افروزی‌های بی‌پایان رژیم صهیونی، نه تنها دستاوردی برای این رژیم نداشته، بلکه هزینه‌های گزافی را بر دوش مردم ساکن اراضی اشغالی تحمیل کرده است.

بر اساس این گزارش، هزینه‌های کابینه رژیم صهیونی در بخش‌های اجتماعی نظیر رفاه، آموزش و بهداشت در سال ۲۰۲۴ به رقمی بی‌سابقه یعنی ۴۰۰ میلیارد شکل رسیده است. اما از افزایش ۳۸ میلیارد شِکِلی این بودجه نسبت به سال قبل، سهم عظیم ۲۷ میلیارد شکل به‌طور مستقیم صرف جبران خسارت‌های ناشی از جنگ بر شهروندان و سربازان شده است. این یعنی رژیم صهیونی که مدعی تأمین رفاه شهروندان خود است، عملاً با تغییر مسیر بودجه، هزینه‌های جنگ را از جیب مردم خود پرداخت می‌کند و هیچ سیاست جدیدی برای بهبود رفاه آنها ندارد.

با وجود این افزایش‌ها، سهم هزینه‌های اجتماعی از تولید ناخالص داخلی رژیم در سال ۲۰۲۴ به حدود ۲۰ درصد رسیده است؛ رقمی که در مقایسه با متوسط کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی که حدود ۲۰.۸ درصد است، بسیار پایین‌تر است. جالب‌تر اینکه کشورهایی مانند اسلوونی، لهستان و جمهوری چک که در ردیف کشورهای پیشرو در رفاه نیستند، سهم بیشتری از تولید خود را به امور اجتماعی اختصاص می‌دهند و این نشان می‌دهد که رژیم صهیونی با وجود ادعاهای دروغین خود، یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای توسعه‌یافته در زمینه هزینه‌های رفاهی است.

یکی از بخش‌های بودجه که رشد شگفت‌آوری داشته، مربوط به غرامت افرادی است که رژیم صهیونی آنها را «قربانیان عملیات‌های خصمانه» می‌نامد. تعداد دریافت‌کنندگان این غرامت‌ها از ۵,۷۰۶ نفر در سال ۲۰۲۲ به بیش از ۳۰ هزار نفر در اواسط سال ۲۰۲۵ رسیده است و اکثر این آسیب‌ها از نوع ضربات روحی و روانی بوده که نشان از شکست عمیق روانی در جامعه صهیونیست دارد. هزینه‌های این برنامه از ۶۳۱ میلیون شکل در سال ۲۰۲۲ به ۲.۹ میلیارد شکل در سال ۲۰۲۵ رسیده که نشان‌دهنده افزایش ۴.۶ برابری است.

در کنار این، بحران کمبود شدید مددکاران اجتماعی نیز به مشکلات افزوده و حدود ۱۸ درصد از پست‌های مددکاری اجتماعی خالی مانده است؛ رقمی که در مناطق عرب‌نشین به ۲۱ درصد و در مناطق بادیه‌نشین به ۲۶ درصد می‌رسد و آشکارا نشان‌دهنده تبعیض نژادپرستانه در ارائه خدمات اجتماعی به شهروندان فلسطینی ساکن اراضی اشغالی است. اقتصاددانان صهیونیست نیز نسبت به آینده هشدار می‌دهند و تأکید دارند که سیاست‌های جنگ‌طلبانه نتانیاهو، آینده رفاه و معیشت مردم این رژیم را به خطر انداخته است.

با وجود محبوبیت شخصی آیزنکوت، نتانیاهو در برخی نظرسنجی‌های دیگر همچنان پیشتاز است و ائتلاف‌های حامی او نیز در موقعیت رقابتی قرار دارند. همچنین، هیچ یک از اردوگاه‌های موافق و مخالف نتانیاهو به اکثریت قاطع دست نیافته‌اند و آرای احزاب عربی می‌تواند تعیین‌کننده باشد.

نابودی ۱۲۰ ترابایت اطلاعات حیاتی و مهم اسرائیل در عملیات سایبری

منابع خبری از نابودی ۱۲۰ ترابایت اطلاعات حیاتی مالی و دفاعی اسرائیل در عملیات سایبری جبهه پشتیبانی خبر دادند.

به گزارش تسنیم، جبهه پشتیبانی سایبری، در بیانیه‌ای از عملیات گسترده و موفقیت‌آمیز خود علیه نظام مالی رژیم اشغالگر قدس خبر داد و اعلام کرد که با نفوذ به چند مؤسسه مالی و حسابداری کلیدی این رژیم، ضربه‌ای جبران‌ناپذیر به زیرساختهای اقتصادی و مالیاتی آن وارد کرده است.

این عملیات که با استفاده از ابزارهای بومی و توان سربازان تازه پیوسته به جبهه انجام شده، سه نهاد مهم مالی رژیم صهیونیستی را هدف قرار داده است: شرکت حسابداری و حسابرسی «اورن لوی» که ارتباط گسترده با وزارتخانه‌های دادگستری، دارایی، اقتصاد و انرژی و